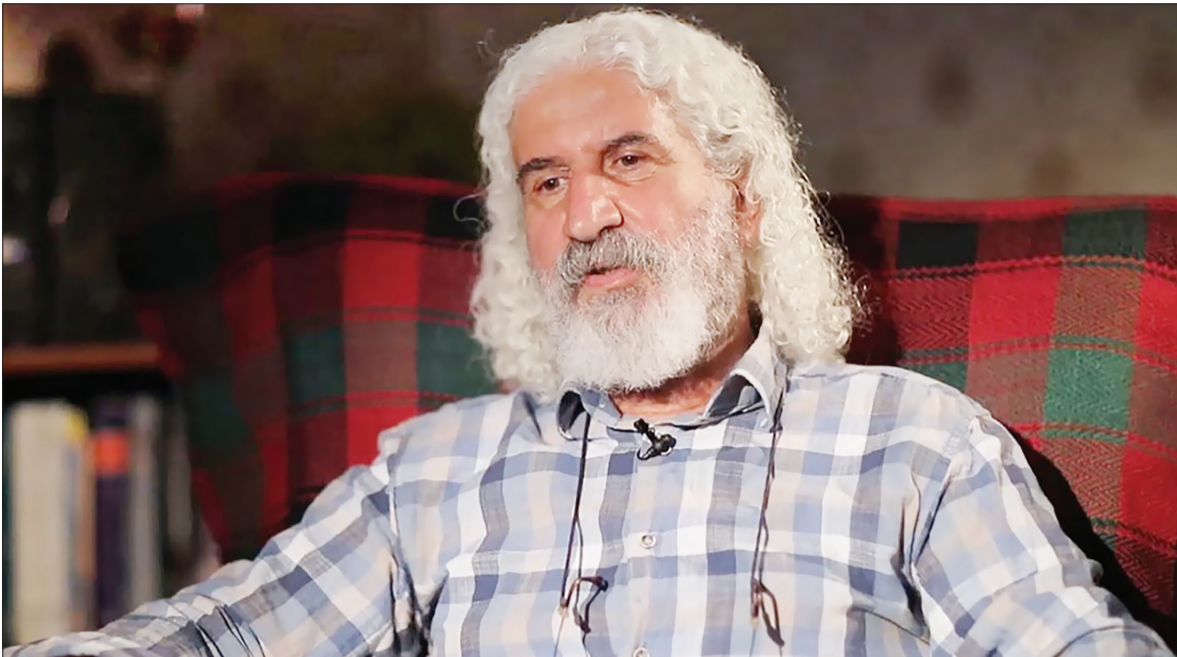




اندیشه

گفت‌وگویی «فرهیختگان» با حسین ابوالحسن تنهایی درباره وضعیت جامعه ایران - بخش دوم

مطالبه‌های صنفی هم سیاسی شده‌اند



عرفان خیرخواه

خبرنگار

بخش دوم از گفت‌وگوی «فرهیختگان» با حسین ابوالحسن تنهایی، جامعه‌شناس و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد تهران درباره وضعیت جامعه ایران و شکاف‌های اجتماعی آن را در ادامه می‌خوانید.

۱۱۱

آیا کم‌تفکیک‌باختگی به‌شخصای برمی‌گردد که مناصب قدرت را به دست می‌گیرند و دیگران را پس می‌زنند؟ یا یک‌ریشه‌نظری‌با‌هیأتی دارد؟

الهیاتی یا دینی نیست، ولی می‌تواند شخصی یا سیاسی باشد. اشکال در قوانین هم می‌تواند باشد. قوانینی که مدون شده، می‌تواند به حرکت به سمت کم‌تفکیک‌باختگی در این طیف کمک کند. اما آنچه که من از قرآن و دیگر کتب الهی می‌فهمم زیراسال‌ها در ادبیات دینی کار کرده‌ام- کلام خداوند می‌گوید در مسائل اجتماعی شورا و مشورت داشته باشد و هیچ‌کجا به اینکه مردم را در نظر نگیرید و زورنی قائل نشوید، اشاره نشده است، بلکه این مسأله تفتیح هم شده است. مثلاً قوم یونس کفر می‌ورزیدند و یونس نفرین می‌کند بعد که مردم پشیمان و متوجه می‌شوند و به سمت یونس برمی‌گردند و یونس توجه نمی‌کند، این یونس پیامبر است که تنبیه می‌شود یا عذاب بر او جاری می‌شود. من در این معنا کاری با وقایع تاریخی ندارم، اینها نامادها یا سبمل‌هایی تاریخی برای ما است. درحقیقت وقتی پشت به مردم کنیم و حرف مردم را گوش نکنیم، تنبیه خواهیم شد. یا داریم که ناپیایی وارد مسجدها می‌شود و می‌شود و ایشان به او توجه نمی‌کنند یا کم‌توجهی می‌کنند و آیه معروف نازل می‌شود که «عیس و تولی» و به پیامبر تذکر می‌دهد. آیین‌های دینی براساس حریت و آزادی است و براساس مصالح همه مردم است. در آیین اوستا پادشاه همیشه خوب نیست. اوستا می‌گوید وقتی پادشاه دروغ بگوید باید او را با شمشیر از مملکت خارج کرد. این عین اوستا است. من به یاد دارم که وقتی بچه بودیم با دیدن هر روحانی، اقبال زیادی به او داشتیم و روحانی‌تر در او احساس می‌کردیم. ولی امروز تلقی و شناخت کودکان و جوانان نسبت به این افراد چقدر عوض شده است. این احساس تغییر کرده است. چرا این‌طور است؟ چون تعابیری که پیدا شده براساس کم‌تفکیک‌باختگی و انحصارطلبی قدرت است، نه براساس دین.

شما در سال‌های قبل، پایه تحلیل شکاف‌های اجتماعی خود را بر موفقه‌های اقتصادی قرار دادید. به تعبیری می‌شد از شورش فرودستان صحبت کرد. آیا امروز هم پایه این شکاف اجتماعی را اقتصادی می‌دانید یا مسائلی نظیر سبک‌زندگی و مسائل هویتی دیگر را در این شکاف اجتماعی دخیل می‌دانید؟

چه این مسأله را شکاف‌های قومی و هویتی بگیریم و چه اقتصادی بگیریم، باز آن را بر پایه عقلی تعریف و تفسیر مشترک مردم بنا می‌گذاریم. مثلاً چه تعریف قومیتی باشد و چه تبعیض مذاهب باشد یا تبعیض طبقات اقتصادی یا تبعیض جنسیتی باشد، مردم به این تعبیر مشترک می‌رسند که حقوق ما رعایت نشده است، در صورتی که ما به‌عنوان شهروند وظایف خود را انجام دادیم. ما به‌عنوان شهروند کار کردیم و حقوق خود را دریافت نمی‌کنیم. من به‌عنوان شهروند قوم کرد و بلوچ و عرب و هر چه، وظایف خود را انجام داده‌ام اما تبعیض اقتصادی در تنظیم ردیف بودجه‌ها باعث ناپرابری شده است. این شکاف‌ها هم ریشه‌های اقتصادی دارد و هم ریشه‌های قومیتی دارد و هم ریشه‌هایی مذهبی و هم ریشه‌هایی مدنی دارد، یعنی آزادی‌های مدنی، در بحث حجاب، دیگر بحث اقتصادی نیست از این نظر اگر به شکل‌بندی و سازمان‌بندی جنبش‌ها نگاه کنیم

گفتید که در پاییز ۱۴۰۱ آن سازمان‌باختگی بین نیروها را در سطح کلان نداشتیم. با توجه به آن تجربه و تجربه اقتصادی در زمستان آیا شکل‌گیری جرقه‌ای در آینده و شکل گرفتن یک جنبش، این تبعیض‌های مختلف را سازمان‌باختنه‌تر می‌کند و می‌توان گفت اینها به پیکره‌ای واحد تبدیل خواهند شد؟

بله، حتماً. به نظر من این‌طور می‌آید و من این‌طور می‌بینم، اگرچه این هم درست است که تغییر در یک طرف درگیری، معادله‌ها را به نسبت تغییر می‌دهد، و به قول مارکوزه، تاریخ هم شرکت‌بیمه نیست، اما امتحان من اکنون می‌بینم، پاسخ مثبتی به پرسش شما می‌دهد.

برای تعمیق پرتفکیک‌باختگی چه کارهایی می‌توانستیم انجام دهیم؟

باید قوانین عوض می‌شد و در برخی از قوانین بازنگری می‌کردیم. به نظر من باید آزادی‌های مدنی و آزادی بیان جدی‌تر نگریسته می‌شد. مثلاً می‌گویند آزادی اجتماعات در قانون وجود دارد ولی وزارت کشور معمولاً اجتماعات و تجمع‌های غیر دولتی را اجازه نمی‌دهد. پس این یک گیر قانونی دارد و باید روی این قانون کار کرد. مثلاً می‌گویم در جاهایی پول بیشتر مصرف می‌شود و در جاهایی بودجه نمی‌رسد. مثلاً بخش‌هایی از خوزستان و کردستان و سیستان و بلوچستان و... از نظر هزینه و بودجه، مشکل دارند ولی بیشتر بودجه در جاهایی مصرف می‌شود که کم‌تفکیک‌باختگی و انحصار را تقویت می‌کند. من نقد بر تنظیم‌ردیف‌های بودجه را مطرح کرده‌ام، چون بودجه بیشتر سیاسی دیده شده تا شهروندی و ملی. آن چیزی که اوایل مطرح می‌شد، راه‌افا اجتماعی بود. دولت‌های ملی و مذهبی و دموکراتیک به دولت‌رفاه معتقد هستند و می‌گویند باید راه‌افا اجتماعی وجود داشته باشد ولی این ردیف‌های بودجه نمی‌گذارند. این موارد بایستی بازنگری می‌شدند. قواعد در هر جامعه‌ای باید بازبینی شود. اگر قانون ما اجازه‌نظارت نمی‌دهد این قانون است که اشکال دارد. چرا اشکال دارد؟ چون آدم در صورت سالم بودن باید مطالبه‌گر باشد، باید کنشگر باشد. این فقط تفسیر پرگمتنسی نیست، قرآن و اوستا هم همین را می‌گویند. تمام ادیان می‌گویند انسان روی زمین آمد تا خلیفه‌یا جانشین خدای زمین باشد برای آبادانی. خلیفه و جانشین خدا که نباید بنشیند و تماشاگر باشد. خلیفه‌خدا باید تغییر بدهد و خلیفه‌خدا یک نفر هم نیست، همه مردم خلیفه و کارگزار خدا هستند؛ هوانشاکم من الارض و استعمرکم فیها، او شما را زمین فرید و آبادی آن را به شما واگذار کرد.

شما گفتید که ما در حال سیر به سمت تناقض هستیم، آیا امکان این وجود دارد که باز به مسأله تضاد برگردیم؟

در ابتدا گفتیم که بستگی به طرف‌های درگیر دارد؛ آیا حاکمیت می‌خواهد گفت‌وگو کند؟ آیا چنین عزمی واقعاً وجود دارد؟ من نمی‌بینم! بنابراین قوانین جامعه‌شناسی اگر چنین عزمی وجود نداشته باشد، جامعه به سمت فروپاشیدگی اجتماعی می‌رود. به‌قول قدیمی‌ها دیر و زود دارد، سوخت و سوز ندارد.

حاکمیت اگر عزمی برای ترمیم شکاف‌های اجتماعی داشته باشد، چگونه می‌تواند شروع کند؟

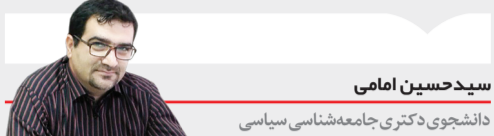
توجه به منتقدان و نظریه‌های علوم اجتماعی، روان‌شناختی و... محترم دانستن سبک‌های مختلف زندگی و نگاه‌های مختلف در شکل‌های متکثر از هر نوع، و توجه به نیازمندی‌های کف‌زندگی مردم، مثلاً توجه به هرم نیازمندی‌های مزلو؛ نیاز به آب، نیاز به دارو، نیاز به غذا، نیاز به امنیت اجتماعی و ایمنی‌های بهداشتی و درمانی، نیاز به شغل مطمئن و نیاز به تفریح و گردش و خوشحالی و... امروزه مردم در این حوزه‌ها مشکل دارند.

می‌بینیم سازمان جنبش اعتراضی حجاب و زنان، به سازمان صنعتی یا سازمان دانشجویی یا توده مردم در ابتدا پیوند نخورد. علت این است که این جنبش بیشتر به آزادی مدنی و سبک زندگی‌ها برمی‌گشت. البته همراهی‌هایی‌اشود در هم‌تنیده‌شدند ولی فرمت اصلی یک جنبش فراگیر را پیدا نکرد. چون در پاییز هنوز شاید برخی امید داشتند که برخی از مسائل ترمیم می‌شود یا چون موضوع بر سر سبک زندگی بود چندان احساس تعهد برای شرکت نکردند. ولی در زمستان به پیکره‌اشیوه دولت و حکومت به این صورت شد که مجدداً مشکلات اقتصادی سرپر آورد. بنابراین اگر پاییز زمستان ۱۴۰۱ را در هم ادغام کنیم، امروز به نمونه‌هایی از آن در فروردین واردیبهشت ۱۴۰۲ و به نوعی سازمان‌باختگی جمعیتی رسیده‌ایم. یعنی بحث‌های اقتصادی مطرح است و هم بحث‌های سبک زندگی مطرح است. با تبعیض‌هایی که وجود دارد و در نتیجه انحصارطلبی‌ای که وجود دارد، تبعیض‌های قومی و جنسیتی و اقتصادی و فرهنگی و مذهبی و... پر رنگ‌تر می‌شود. اینها همه نتایج رشد به سمت کم‌تفکیک‌باختگی بیشتر در جامعه را نشان می‌دهند. با توجه به همه این تکررها این وضعیت نمی‌تواند به شکل سابق برگردد و ادامه پیدا کند.

امروز وضعیت متفاوت است. از سال‌های قبل مطالبه‌گری بوده ولی یا تعریف‌های خوب نداشته یا همیشه از طیف صنفی به سمت طیف سیاسی می‌رفت و چون سازمان مشخصی نداشت زود هم از بین می‌رفت. من گفته‌ام که از سال ۹۵ به این سو ویژگی صنفی مشخصه خاصی پیدا کرد و سازمان مطالبه‌گری صنفی تشکیل شد. ولی بعد در نتیجه اینکه دولت جواب و پاسخ درستی نداده مطالبه‌گری‌های صنفی هم مثر اثر نماندند و نارضایتی باز سیاسی شدند و مذهبی‌ها و قومیتی‌ها هم دوباره سیاسی شدند. همه به این دلیل است که به قول متعارف، تعاملی بین دولت و ملت نیست. به قول ما و به تفسیر ما هم‌کنشی متناسب و درخور نیست. هم‌کنشی متناسب و نمادی بین دولت و ملت وجود ندارد و این وضعیت مرتباً در حال افزایش است. شاید مردم گاهی به‌جایی برسند که بگویند فعال‌سکوت کنیم تا ببینیم چه می‌شود. این مسأله در سال‌های قبل هم بود. بسیاری در نیمه اول ۱۴۰۱ یا در پاییز همین سال در همین فضا بودند. سکوت و انتظار بود برای اینکه ببینند چه اتفاقی می‌افتد. ولی زمانی هم بحث و حالتی به‌عنوان استیصال و درماندگی اجتماعی مردم مطرح است. جامعه به حالتی از درماندگی می‌رسد. وقتی ببینند هر کاری که بکنند باز بازنده هستند و چیزی ندارند که نگه دارند، به حالت استیصال یا درماندگی اجتماعی در جامعه می‌رسیم. تفسیر آنها این است که از نظر اقتصادی در حال باختن هستند و نمی‌توانند نان شب‌شان را تأمین کنند، نمی‌توانند برای زندگی فردایشان برنامه‌ریزی کنند. از نظر مذهبی نمی‌توانند آداب‌شان را انجام بدهند. از نظر سبک زندگی مجبور هستند در همه‌جای زندگی‌شان خودسانسوری کنند و فشارها دائماً روی آنها بیشتر می‌شود.

درماندگی جامعه و استیصال جامعه وقتی به این‌جا برسد قطعاً شورش‌های دامن‌گیر و کلان، یا جنبش‌ها فراگیر در انواع خیزش‌ها رخ می‌دهد و فروپاشی اتفاق می‌افتد. چنین شرحی را هم در تعریف تضادگراها داریم. کسانی مثل مارکس که می‌گویند وقتی کارگر جز زنجیرهایش چیزی برای از دست دادن ندارد زنجیرها را پاره می‌کند. اگر این وضعیت اقتصادی که داریم که وضعیتی بسیار آشفته است و تورم دیوانه‌وار بالای او، همچنان ادامه پیدا کند و پرابدی که تا ده سال پیش مثلاً ۱۰ میلیون تومان بود را به قیمت ۴۰۰ تومان بخیریم آن هم با قرعه‌کشی و مسائلی این‌چنینی، همین می‌تواند تنها یک مسأله جدی باشد و باز مسأله بنزین و... هم مطرح است؛ بنابراین اگر این استیصال به اوج خود برسد که در شرف وقوع است و شده است و در حال تکمیل بیشتر است، در آن صورت هیچ چیزی و هیچ قدرتی جلودار فروپاشیدگی و تحولی‌ناگزیر نخواهد بود.

نکاتی درباره سیستم آموزش و پرورش در تمنای تفکر



سیدحسین امامی

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی

در ایام بزرگداشت معلم به سر می‌بریم که در همه‌جای کشور مراسم مختلفی برگزار می‌شود و دانش‌آموزان و دانشجویان از معلمان خود قدردانی می‌کنند. بد نیست به بهانه این روز برخی کاستی‌های حوزه آموزش و پرورش را مورد بازخوانی قرار دهیم.

۱- تأکید بر حفظیات: نکته اول این است که در نظام آموزش و پرورش ما تکیه بر حفظیات و عدم اعتماد به دانش‌آموزان برای طراحی سوالات خوب و باکیفیت، پژوهش محور، مسأله‌محور، تلاش برای حل مسأله، تمرکز بر تفکر نقاد و مسائلی از این دست، از کاستی‌های مورد توجه است. نظام آموزشی و معلمان سعی می‌کنند دانش‌آموزان کتاب‌ها را بخوانند و مطالب آن را فراگیرند و اصرار زیادی به حفظ فرمول‌ها در دروس مختلف و حل مسأله ذهنی و... هست در صورتی که صرف حفظیات نمی‌تواند راهگشای دانش‌آموزان باشد.

۲- غفلت از روش‌های تحقیق و مطالعه: همچنین از نکات مهم مورد غفلت در مدارس، روش‌های تحقیق و مطالعه است. در این موارد چیزی به ما نگفتند و هیچ نیاموختیم. در دانشگاه‌ها هم وضعیت بهتری وجود نداشت. اصولاً کارهای دانشگاهی و غیردانشگاهی ما در حد کپی و حاشیه است. واقعیت فراتر از آمار و ارقامی است که به‌عنوان تولید علم و چاپ مقاله در ISI و... می‌دهند. وضعیت اسفبار تبلیغات نوشتن مقاله و پایان‌نامه و... در میدان انقلاب و بازار کتاب شهادی بر این مدعا است. در مورد این موضوع کارشناسان و اساتید برجسته بحث کرده‌اند که مجال برداختن به آنها نیست، فقط به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که تولید مقالات، شاخص مهمی در تولید علم نیست، اگر هم باشد تنها یکی از شاخص‌هاست و باید کاربردی و ناظر به حل مسأله جامعه باشد.

۳- عدم ثبات در نظام آموزشی: نظام آموزشی ما هر از چند گاهی با عوض شدن دولت و وزیر مربوطه عوض می‌شد، به طوری که ما خودمان نفهمیدیم در چه شرایطی درس خواندیم و دیپلم گرفتیم. از نظام قدیم و نظام جدید و پیش‌دانشگاهی گرفته تا تبدیل شدن به دبیرستان اول و دوم و متوسطه اول و دوم و... هر وزیری آمد و راه و روشی که می‌پنداشت درست است را روی ما دانش‌آموزان پیاده می‌کرد و وزیر بعدی هم همین‌طور، از کار کارشناسی و بادیوام و اصولی خبری نبود.

۴- ضعف در دانش عمومی: حتی دانشجویان رشته‌های علوم انسانی فهم و درکی از وضعیت ما در دنیای معاصر ندارند، نه درکی از جهان جدید و مدرنیته دارند و نه اطلاعاتی از مواجهه تمدن اسلامی با تمدن غرب. نه آشنایی با زبان و فرهنگ و تمدن خودشان دارند، نه جهان‌با‌ویژگی‌های جدیدش را می‌شناسند، نه فلسفه معاصر غرب را می‌شناسند و نه دنیای اسلام را. درست است که علوم تخصصی شده، اما به هر حال دانشی عمومی و دانستن کلیتی از علوم واجب و ضروری است، خصوصاً در زمینه منطق و فلسفه که مادر علوم هستند، امروزه بسیاری از روش‌های تحقیق در علوم مختلف از فلسفه نشأت گرفته است. به‌یاد این جمله داروش شایگان می‌افتم که گویی به تعذیلات تاریخی رفته‌ایم، ما را چه شده است؟! کجاست آن تمدن ایران باستان و کجاست آن تمدن اسلامی ایرانی، کجاست فارابی، کجاست ابن‌سینا، کجاست خواجه نصیر؟ چه بلایی سر ما آمده است؟ ما اصلاً نمی‌دانیم در کجای تاریخ ایستاده‌ایم و وظیفه و نقش تاریخی ما چیست؟ به فکر دوران کوتاه‌مدت و درگیر معیشت روزانه‌ایم، گویی خواب طولانی‌ای بر ما چیره شده است؟

۵- جای خالی تفکر: ما هنوز قدرت تفکر نداریم، حتی نمی‌توانیم مسأله، مشکلات و معضلات خود را شناسایی کنیم. ابتدا باید مسأله خود را بشناسیم، تا بعداً به فکر حل آن باشیم. ما اصولاً در نظام آموزشی یاد نگرفتیم که مسأله خود را شناسایی کنیم، همواره با احساس خود با موضوعات برخورد کردیم. راه‌نقد را بر خود بسته‌ایم، اهل گفت‌وگو نیستیم، اهل تفکر نقاد نیستیم. چیزهایی را برای خود چنان بزرگ و حتی مقدس کردیم که نمی‌توانیم در مورد نقد آنها فکر کنیم، شاید حتی بتوان گفت هنوز فکر کردن بلد نیستیم. منظوم فکر آکادمیک و علمی است. روش منطقی و نتیجه‌گیری از مقدمات و مشاهدات، نه این فکر که در خیابان و در مترو و اتوبوس و تاکسی، هر کسی به خود اجازه می‌دهد در مورد هر چیزی نظر دهد، در چند دقیقه وضعیت فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مملکت را نقد می‌کنند و راه‌حل ارائه می‌دهند. این چیزها که فکر کردن نیست.

به‌هرحال نکته پایانی اینکه نظام آموزشی و معلمان ما، تفکر و تأمل را به ما نیاموخته‌اند و در این راه کمبودهای زیادی داریم، شیوه و مهارت‌های زندگی را به ما آموزش ندادند. به نظر من دانش‌آموزان آینده‌ساز کشور نیستند، این معلم‌ها هستند که آینده‌ساز واقعی کشور هستند. آنها دانش‌آموزان را تربیت می‌کنند و به او می‌آموزند. پس در درجه اول خود باید مسلح به علم روز باشند و شیوه‌های جدید آموزش و تدریس را بدانند. به امید روزی که بتوانیم مشکلات را تشخیص دهیم و راه‌حلی بیابیم و تمدن بزرگی را بسازیم که از باد و باران نیاید گزند.